

با هزاران منقبت عبدالبهائی

ای مُعینِ بی کسان، جانِ من و فرمانِ تو ای امیدِ عاشقان، ایمانِ من، پیمانِ تو
ای دلیلِ زندگی، جان و روانم زانِ تو عزّتی بخشا که گُردم قابلِ قربانِ تو
الْغَرَضُ، عبدالبهاء، دستِ من و دامنِ تو

امشب ای مَوْلای الوری یادِ تو صبحِ زندگی راه و رسمی برنما تا گم شود شرمندگی
راه خدمت، بندگی، با قدرت سازندگی تا که از مهرت ز سر گیرم چو مه، تابندگی
مدّعی تا برشناسد شوکتِ سلطانِ تو

امشب ای مولا به عرشِ کبریا مهمان شدی جان فدا کردی ولیکن مالکِ جانان شدی
در بساطِ قرب، همدم با ملّیک جان شدی سوختی تا افتخارِ عالمِ انسان شدی
شاخصِ ایمانِ خلقی، شیوهِ پیمانِ تو

مرکزِ پیمانِ ذاتِ کبریائی، آگَهِم بر دلِ رنجورِ بیماران، شفائی، آگَهِم
ای فنایِ آستان، رمزِ بقائی، آگَهِم با هزاران منقبت، عبدالبهائی، آگَهِم
یعنی ای مولى الوری چشمِ من و احسانِ تو

پیام بهائی ش ۲۳۱ ص ۵۸

برنامه لیلہ صعود حضرت عبدالبهاء

فهرست برنامه

- ۱- مناجات شروع
- ۲- مناجات دوم
- ۳- دعای دسته جمعی هل من مفرج... (۹ بار)
- ۴- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء
- ۵- قسمتی از الواح مبارکه وصایا
- ۶- حکایت (سرکار آقا)

- ۷- دستخط حضرت ورقه علیا
- ۸- تنفس کوتاه
- ۹- ۲۰ دقیقه دعا به نیت مسجونین عزیزو با وفا (با انتخاب و همراهی جمع)
- ۱۰- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء
- ۱۱- دوران ۲۹ ساله عهد و پیمان
- ۱۲- حکایت (سکوت)
- ۱۳- شعر (لبخند او)
- ۱۴- حکایت (چرا از اینکه در حضور ما مشرف نبودید , شکایت می کنید ؟)

- ۱۵- قسمتی از بیانات حضرت حرم
- ۱۶- آرزوی حضرت عبدالبهاء
- ۱۷- تنفس
- ۱۸- مناجات حضرت ولی امرالله
- ۱۹- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء
- ۲۰- تأثیر مصائب و آلام وارده بر وجود مبارک
- ۲۱- خاطراتی از حضرت عبدالبهاء
- ۲۲- شرح صعود (قسمت اول)
- ۲۳- شرح صعود (قسمت دوم)
- ۲۴- ساعاتی پس از صعود
- ۲۵- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء
- ۲۶- زیارتنامه مبارک
- ۲۷- مناجات خاتمه

عزیزان روحانی با تقدیم تحیات امنع ابھی پیشنهاد می گردد که

- ۱- برای ۲۰ دقیقه دعا به جهت عزیزان مسجون مناجاتهای مناسبی را از قبل تهیه فرمائید
- ۲- مواردی که در قسمت ضمیمه آمده است در صورت تمایل و فرصت اجراء گردد
- ۳- بدیهی است که در این لیلہ مبارکہ زیارت الواح مبارکہ احمد و احتراق تأثیر بسزائی خواهد داشت
- ۴- ساعت تلاوت زیارتنامه مبارک ۱ بامداد می باشد

در پناه حق همواره پرتوان باشید

۱- مناجات شروع از آثار حضرت عبدالبهاء

هوالبهی

ای دوستان الهی هنگام تضرع و ابتهال است و وقت تذلل و انکسار. دست عجز و نیاز به درگاه بی نیاز بلند کنید و ناله آغاز نمائید که:

ای پروردگار، بی چارگانیم، به درگاه تو پناه آورده ایم، پریشان روزگاریم در بارگاه تو سر و سامان جوئیم. افتادگانیم، الطاف تو را نگرانیم، ما را بر عهد و میثاق خویش ثابت و مستقیم فرما و از سهام شبهات محفوظ دار و در ظلّ صون و حمایت خویش جای ده و از امتحان و افتتان ما را مَصون دار. توئی مقتدر و توانا. ع ع
منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء ج ۵ ص ۱۹۲

۴- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء جَلَّ ثَنَاهُ

هوالبهی

ای مشتعل به نارمحبت الله ، چه نویسم و چه نگارم ؛ جان هوای کوی جانان دارد و دل آرزوی صعود از عالم آب و گِل دارد . روح مستبشر به نفحات ملکوت ابهی است و وجدان از نسائم حدائق رحمن در کمال روح و ریحان . حقیقت وجود ، رجای مقامات شهود نموده و کینونت و ذات موجود ، تمنای انعدام و فقود که شاید به فضل و موهبت حضرت بی چون از جهان چند و چون رها یافته ، در فضای جان فزای یزدان داخل و به ملکوت تقدیس رهنمون گردد . قسم به اسم اعظم و هویتِ قِدَم که بشارت عروج و صعود از برای این عبد در این دم ، چون نفحاتِ قدسِ صبحدم است و یا از برای گیاه پژمرده ، فیضِ باران و شبِ نیم است . یا ربّ ، دعای خسته دلان مستجاب کن . باری چه موهبتی اعظم از این تصوّر توان نمود که از این تنگنای ظلمانی خلاصی یافت و چون شمع در زجاجه ملکوت بر افروخت . عبدالبهاء ع

منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء ج ۵ ص ۲۰۵

۱۵- قسمتی از بیانات حضرت حرم درباره حضرت عبدالبهاء

حضرت حرم شمه ای از سرگذشت حضرت عبدالبهاء را از دوران طفولیت بر شمرده، می فرمایند: " از همان ایامی که آبِ جلیش در سیاه چال طهران مسجون بود و او در صَغَر سن برای پرسش از سلامتی پدر و در حقیقت به منظور اطمینان از حیات ایشان به زندان می رفت ، وجود خود را وقف امر جمال قدم کرده بود . شرافت ذاتی و صفات ملکوتیش نظر تحسین و تمجید کسانی که او را می شناختند حتی دشمنان را به وجود خود جلب می نمود . وقتی حضرت بهاءالله به مدت دو سال هجرت اختیار کردند و محلّ اقامتشان بر هیچ کس آشکار نبود این جوان که بیش از یازده سال از سنین عمرش نمی گذشت ثقلِ بسیاری از مسئولیت های عائله مبارک و به حقیقت ، جامعه ی بابی بغداد را بر دوش خویش حمل می فرمود و سال به سال بر اقتدار معنوی آن حضرت افزوده می شد ؛ تا آنکه حضرت بهاءالله از تبعیدی که خود بر خویشان تحمیل فرموده بودند ، مراجعت فرموده و به سبب اعتماد دائم التّزائیدی که به حضرت عبدالبهاء داشتند اغلب وظایف و ملاقاتهای مهم را به ایشان محوّل می نمودند . " حضرت حرم اضافه می نمایند که : " حضرت عبدالبهاء ... از خصوصیات و شخصیتی جذّاب و مسحور کننده و هوشی سرشار و نیرویی پایان ناپذیر برخوردار بودند و هر چه بر اقتدار معنویشان می افزود مسئولیت ایشان به عنوان سپر و مدافع پدر در قبال دنیای خارج فزونی می گرفت ... در ایام مسجونیتِ عگا ، کسی که اغلب با مأمورین و مقامات رسمی ، ملاقات و مذاکره می کرد و با مردم از طبقات مختلف ارتباط بر قرار می نمود و با نظم و ترتیب و عدالت آنها را از سیلِ مواهب و عطایایی که از درگاه جمال مبارک جریان می یافت مستفیض می فرمود ، حضرت عبدالبهاء بود ... " پیام بهائی ش ۲۰۴ ص ۱۴

۱۹- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء ارواحنا له الفداء

این عبد را تو می دانی که از بدایت امر، شب و روز فکری جز به قدر وُسع و عجز خویش ، در خدمت به امرالله نداشتم و دمی نیاسودم و شبی نیارمیدم . هیچ شامی آرام نداشتم و هیچ بامدادی راحت فؤاد نیافتم . در جمیع احوال ، در جوش و خروش و تعب بودم و در کلّ اوقات در مشقّت و زحمت و حال نیز شب و روز در زحمت بی نهایت بسر می برم و در مشقّت جان و وجدان ، روز ، شب می کنم و در کلّ احوال ، متضرّع به ملکوت ابهی هستم که به زودی ترک این قالبِ بالی ضعیف نمایم و به آستانِ مقدّسِ ملکوت توجّه کنم و به هیچ وجه از نفسی گله ندارم و از کسی دادرسی نطلبم . این چند روز را به خدمتِ عتبه مقدّسه مشغولم و جز اعلاء کلمه الهیه شب و روز مشغولیتی نخواهم . جمیع اوراد و اذکار را فراموش نمودم و وردِ واحد را ذکرِ مستمرّ نمودم و آن نشر نفحات الله و تشویق و تحریص بر اعلاء کلمه الله است . ادّعی مقامی ندارم و مدّعی رتبه ای نیستم . یک عبد مبتهلم و یک بنده متضرّع . اَعْلَمُ إِنَّ الْعُبُودِيَّةَ فِي عَتَبَةِ السَّامِيَّةِ ابهى جَوْهَرَةً تَتَلَوُّ فِي اِكْلِيلِي الْجَلِيلِ وَ تَاجِي الْوَهَّاجِ وَ هَذَا غَايَةُ مَطْلَبِي وَ مُنْتَهَى مَقْصَدِي .

منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۵ ص ۲۰۸

۲۰- تأثیر مصائب و آلام وارده بر وجود مبارک

در وضوای یزد و اصفهان که چشم های مبارک همواره اشک آلود بود ، هر کلمه که از فم اطهر یا از قلم انور نازل می شد، روح امید و نشئه جدید می بخشید و اگر احبای ثابتین به ذیل اطهر متوسل شده ، رجای تخفیف و شدت بلا و ظهور آسایش و رخا می نمودند به یک اشاره نوعی انسان را منقلب می ساختند که هر کس مشتاق بلا می گردید . یک روز در کوچه های خلوت عکا در ظل مبارک می رفتم . با حال پر ملال ، مطالبی عرض کردم به امید آنکه اراده مبارک تعلق گیرد این کأس بلا به انتها رسد و خاطر حزین مولای حنون ، قرین سرور و حُبور شود . هر چه عرض کردم ، جوابی دادند که من قانع شوم . البته مجاب شدم اما ساکت نشدم . اما بشنوید که در جواب چه شنیدم ؛ وجه مبارک را متوجّه به من نموده با حالت تبسم فرمودند : " جناب خان ، این طور مصلحت است ؛ اگر این طور نباشد احباء سرد می شوند ؛ امرالله پیش نمی رود . حالا تو چه می گوئی ؟ می خواهی من دعا کنم جام بلا لبریز نشود ؟ " و بعد فرمایشاتی فرمودند که آرزو کردم که اکنون در یزد باشم و یک جرعه از آن شربت بلا بچشم .

یک روز که باران طولانی ، طوفانی شدیدی باریده بود ؛ حضرت حاج میرزا حیدر علی را احضار فرمودند و در هنگام گردش مدّتی با عجز و الحاح ، همان تقاضا را به عرض رسانیده بودند ؛ می فرمایند : " جناب میرزا ، دیدی چه باران شدیدی آمد ؟ " عرض می کنند : " بلی قربان ، دیدم . " می فرمایند : " دیدی زمین ها را چقدر آب گرفت و مرطوب

کرد ؟ " بعد می فرمایند : " با این همه طوفان اگر یک بند انگشت زمین را بشکافند می بینید باران به آنجا نرسیده است . پس ما هم همینطور هستیم . این باران بلا در وجود حقیقی ما تأثیری ندارد . " جناب حاجی هم مثل بنده مجاب شده ، دیگر از این گونه مسائل عرض نکردند . فی الحقیقه علاوه بر اینکه تمام این بلایا و رزایا در وجود حقیقی حضرت عبدالبهاء تأثیری نداشت ، همین که احباء را در این موارد مهموم و مغموم مشاهده می نمودند ، بعضی بیانات مسرّت انگیز و مزاحهای فرح بخش می فرمودند ؛ به طوری که افکار احباء به کلی تغییر می کرد .

خاطرات نه ساله صص ۲۳۸ - ۲۳۶ (با اندکی تلخیص)

هو الله

... ای پروردگار، این قلوب آتش بار را رشحاتِ عنایت مبذول کن و این نفوس مبارکه را در درگاه احدیت، مقرب و محبوب ساز. به الطاف قدیم، قرین کن و به خلقِ عظیم، مستدیم دار. توئی مقتدر و عزیز و توانا و توئی خداوند عزیز مهربان. ع ع

منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء ج ۵ ص ۲۱۱

۱۰- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء ارواحنا له الفداء

... باری عبدالبهاء هر چند خود را قطره داند و لکن محیطِ اعظم ممدّ آن و به مثابه ذره شمرد و لکن خورشید انور مؤید آن. این همه آواها از شه بُود؛ یعنی به تأیید او. باری البتّه جسد عنصری و قوای بشری، تحمل این مشقّت مستمرّی ننماید و اگر بدرقه عنایت نبود، استخوان این ناتوان البتّه می گداخت ولی عون و صون حضرت مقصود، نصیر و ظهیر عبدالبهای علیل و ضعیف بود. لهذا از شدّت تعب و شکستگی در اعصاب، خستگی حاصل شد و از هجوم علل در جسم، فتور حاصل گشت و لکن الحمد لله روح چنان قوّتی یافت که این ضعف عظیم و فتور شدید به اندک مدّتی به کلی زائل گشت. لهذا دوباره عنقریب عبدالبهاء به تحریر و تقریر خواهد پرداخت و مقصود دیگر نیز در این سکون و سکوت بود که احبای الهی روش عبدالبهاء گیرند و چنان آهنگی بلند کنند و ثبوت و استقامتی نمایند که از بقا و فنای عبدالبهاء فتوری در نشر نفحات الله حاصل نگردد بلکه کلّ، مانند دریا به جوش آیند و به مثابه طیور ملاء اعلیٰ به خروش؛ تا نفوسی که منتظر فوت و موت این بنده آستان الهی هستند، خائب و خاسر شوند و بدانند که علوّ امر مبارک و سموّ کلمه الله، منوط و مشروط به بقای عبدالبهاء نه.

منتخبات مکاتیب حضرت عبدالبهاء ج ۵ ص ۷۷

هوالبهی

الهی الهی اِنِّی اَبْسُطُ اِلَیْکَ اَکْفُ التَّضَرُّعِ وَ التَّبَتُّلِ وَ الْاِبْتِهَالِ وَ اَعْفُرْ وَجْهَی بِشُرَابِ عَتَبَةٍ تَقْدَسَتْ عَنْ ادْرَاکِ اَهْلِ الْحَقَائِقِ وَ النُّعُوتِ مِنْ اُولٰی الْاَلْبَابِ اَنْ تَنْظُرَ اِلٰی عَبْدِکَ الْخَاضِعِ الْخَاشِعِ بِبَابِ اَحَدِیَّتِکَ بِلَحْظَاتِ اَعْیُنِ رَحْمَانِیَّتِکَ وَ تَغْمُرَهُ فِی بَحَارِ رَحْمَةٍ صَمْدَانِیَّتِکَ . اَی رَبِّ اِنَّهُ عَبْدُکَ الْبَائِسُ الْفَقِیْرُ وَ رَقِیْقُکَ السَّائِلُ الْمُتَضَرِّعُ الْاَسِیْرُ مُبْتَهِلٌ اِلَیْکَ مُتَوَكِّلٌ عَلَیْکَ مُتَضَرِّعٌ بَیْنَ یَدَیْکَ , یُنَادِیْکَ وَ یُنَاجِیْکَ وَ یَقُولُ : رَبِّ اَیْدِنِیْ عَلٰی خِدْمَةِ اَحِبَّائِکَ وَ قَوِّنِیْ عَلٰی عُبُودِیَّتِهِ حَضَرَتْ اَحَدِیَّتِکَ وَ نَوَّرَ جَبِیْنِیْ بِاَنْوَارِ التَّعَبُّدِ فِی سَاحَةِ قُدْسِکَ وَ التَّبَتُّلِ اِلٰی مَلَكُوتِ عَظَمَتِکَ وَ حَقَّقْنِیْ بِالْفَنَاءِ فِی فَنَاءِ بَابِ اَلْوَهِّیَّتِکَ وَ اَغْنِیْ عَلٰی الْمُوَظَّيْبَةِ عَلٰی الْاِنْعِدَامِ فِی رَحْبَةِ رُبُوبِیَّتِکَ . اَی رَبِّ اسْقِنِیْ کَاسَ الْفَنَاءِ وَ الْبَسْنِیْ ثَوْبَ الْفَنَاءِ وَ اَغْرِقْنِیْ فِی بَحْرِ الْفَنَاءِ وَ اجْعَلْنِیْ غُبَاراً فِی مَمَرِّ الْاَحْبَاءِ وَ اجْعَلْنِیْ فِدَاءً لِّلْاَرْضِ اَلَّتِی وَطِئْتُهَا اَقْدَامُ الْاَصْفِیَاءِ فِی سَبِیْلِکَ يَا رَبَّ الْعِزَّةِ وَ الْعُلٰی . اِنَّکَ اَنْتَ الْکَرِیْمُ الْمُتَعَالِ . هَذَا مَا یُنَادِیْکَ بِهِ ذَلِکَ الْعَبْدُ فِی الْبُکُورِ وَ الْاَصَالِ . اَی رَبِّ حَقَّقْ اَمَالَہُ وَ نَوَّرْ اَسْرَارَہُ وَ اَشْرَحْ صَدْرَہُ وَ اَوْقِدْ مِصْبَاحَہُ فِی خِدْمَةِ اَمْرِکَ وَ عِبَادِکَ . اِنَّکَ اَنْتَ الْکَرِیْمُ الرَّحِیْمُ الْوَهَّابُ وَ اِنَّکَ اَنْتَ الْعَزِیْزُ الرَّتُّوفُ الرَّحْمَنُ . ع ع

۱۱- دوران بیست و نه ساله مرکز عهد و پیمان

حضرت ولی امرالله درباره دوران بیست و نه ساله مرکز عهد و پیمان الهی چنین شهادت می دهند:

" ... خدمت عظیم و تاریخی حضرت عبدالبهاء در جهان ادنی خاتمه یافت و مأموریت مقدسی که از طرف آب بزرگوارش به عهده آن وجود مبارک محوّل گردیده بود , پس از بیست و نه سنه به نهایت إعزاز و اجلال , اکمال پذیرفت . فصل مشعشعی بر تاریخ قرن اوّل بهائی افزوده شد و عصر پرانوار رسولی که از آغازش آن منادی ملکوت در آن مشارکت و مقام فیض الهی و مشرق مواهب سبحانی , مصائب و بلايایی تحمّل فرموده که احدی از تابعان و پیروان این ظهور اکرم که به مشهد فدا شتافته , بدان درجه تحمّل ننمود و در نصرت امر الهی و خدمت به عتبه مقدسه یزدانی به قیامی برخاست و به مجهودات و مشروعات عظیمه ای دست زد که هیچ یک از حامیان و مجاهدان آئین رحمانی بدان عرصه پا ننهاد و بالاخره در ایام حیات مقدّسش شاهد فتوحات و انتصاراتی گردید که نه مبشر اعظم این امر ابداع افخم و نه شارع قدیرش هیچ یک به دیده عنصری مشاهده ننموده بودند.

یادداشت‌هایی درباره حضرت عبدالبهاء ج ۲ صص ۵۸۹ الی ۵۹۱

۲- مناجات دوم از آثار حضرت عبدالبهاء جَلَّ ثَنَاؤُهُ

هو الله

ای معشوق این شیدائیان و مقصود این سودائیان، پریشانیم، جمعیت خاطری عطا فرما. مستمندانیم، توانگر کن؛ دردمندیم درمانی عنایت نما؛ مجروح و مژوعیم، مرهمی مرحمت فرما؛ گمگشتگانیم، هدایت کن؛ تشنگانیم، سیراب نما؛ آشفته‌گانیم، راحت و سکون ده؛ ذلیلیم، پرتو عزت بخش؛ افتاده ایم، دستگیر شو؛ آزرده‌گانیم، شادمانی بخش؛ افسرده‌گانیم، حرارت و شوقی عطا فرما. به خدمت دوستان موفّق نما و به عبودیت یارانت مؤید کن. این است منتهی آرزوی دل و جان؛ این است منتهی آمال جنان و وجدان. ع ع

مجموعه مناجاتهای حضرت عبدالبهاء چاپ آلمان ص ۲۹۹

۷- از دستخط های حضرت ورقه علیا درباره صعود حضرت عبدالبهاء

"... اگر چه مصیبت عظمی و رزیه کبری، صعود مبارک حضرت عبدالبهاء ارواحنا لِمَظْلُومِیَّتِهِ الفداء آتش به خرمن دلها زد و بنیاد هستی و نیستی را بر انداخت و قلوب را قرین احزان و آلام بی حد و پایان نمود ولی الحمد لله که طلعت عهد، مرکز مخصوص را منصوص فرمود و غصن ممتاز و ولی امرالله، حضرت شوقی افندی را مرجع توجّه جمیع من فی البهاء قرار داد تا امرالله محفوظ و دین الله مصون ماند. این فضل اعظم و عنایت اتم، موجب هزار شکرانه است و مستحق هزار حمد به ساحت قدس حضرت یگانه و همچنین ید موهبت الهی، نفوس مبارکی را تربیت فرمود که امروزه چون سُرُج هدی در انجمن ملاء اعلی می درخشند و چون انجم ساطعه در افق وفا، دُرّی و لائحد و پرتو افشانی می نمایند. مکرّر این بیان احلی از لسان اطهر مرکز میثاق، حضرت عبدالبهاء استماع شد؛ می فرمودند: چون حضرت مسیح از این عالم فانی صعود به ملکوت باقی فرمود، دوازده حواری داشت که یکی از آنها هم مردود شد و آن معدودِ قلیل، چون به کمال خلوص و فنا و انقطاع قیام بر تبلیغ و نشر نفحات الهی نمودند و از عالم و عالمیان گذشتند و به کلی محو در مسیح شدند؛ لهذا به قوت روح بر فتح مدائن قلوب موفّق شدند و انوار حق احاطه نمود و ظلمات جهل و نادانی زائل و متلاشی گشت. حال چون من از این عالم بروم، پنجاه هزار آو آزید نفوس مبارکه دارم که هر یک چون کوكب ساطع از افق وجود، باهر و لائحد و در ثبوت و استقامت چون جبَل راسخ؛ جوهر وفایند و ساذج حُبّ و ولاء؛ شجره امر را حافظان جانفشاند و طالبان حقیقت را هادیان و راهبر. دیگر ملاحظه نمائید که چه خواهد شد. باری چون به موجب تعالیم جمال ابهی و وصایا و نصائح حضرت عبدالبهاء رفتار شود، عالم جنت ابهی گردد و این خارستان جفا، گلشن و گلزار وفا شود. امید چنان است که کلّ مؤید و موفّق گردیم ..."

بهائیه خانم، حضرت ورقه علیا ص ۱۱۶

۱۸- مناجات از آثار حضرت ولی عزیز امرالله

هو الله

ای مولای توانا، از عالم بالا نظری به این بندگان بینوا نما و آه و آئین این خسته دلان را اجابت کن. مساعی آشفته‌گان رویت را برکتی عظیم بخش و بر اجرای وصایای مُبرمه ات موقّق دار، لَهِیبِ فِرَاقَت را به میاهِ عَذَبِ اجرائاتِ عظیمه در سیلِ امرت بنشان و حزن و اندوه این مصیبت زدگان را از صفحاتِ قلوب به تحقّقِ وعده های جانپوررت، محو و زائل کن. ذوق و شوق تبلیغ را در قلوب و ارواح تولید کن و موانعِ حالیه را یک یک مرتفع ساز. قلوب را استعدادی شدید بخش و ناشرینِ لَوَاءِ مجید را به خَلْعِ تقدیس و تنزیه و خلوصِ نیت و راستی و صداقت مزین فرما. ابوابِ رَخا بر وجه اهل بهاء، آن اسیرانِ مظلوم بگشا و عزّتِ جاودانی را به یارانِ عزیزت عطا کن. تو شاهد و آگاهی که این مُشَتّ ضُعفا جز تونجویند و حرز و موئلی جز تو نخواهند و امید و اِتکالی جز وعده های صریحه ات و تأییداتِ لاریبیه ات نداشته و ندارند. توئی مقتدر و توانا و بینا و شنوا بنده آستانش شوقی

۱۴- حکایت (چرا از اینکه در حضور ما مشرّف نبودید، شکایت می کنید؟)

هر وقت حضرت عبدالبهاء به قصر تشریف می بردند، جمال مبارک از پنجره اتاق خود نظاره می کردند و به محض اینکه ایشان نزدیک می شدند به اطرافیان می فرمودند: " سرکار آقا به اینجا می آیند، بروید از ایشان استقبال کنید. " این روش همیشه برقرار بود و حضرت بهاءالله بدین وسیله احباء را متوجّه مقام رفیع حضرت عبدالبهاء می فرمودند. در حضور دیگران چه مرد و چه زن، چه پیر و چه جوان، جمال مبارک حضرت عبدالبهاء را " سرکار آقا " خطاب می فرمودند ... پس از پایان ماه رمضان، چند روز بستری و از فیض دیدار حضرت بهاءالله محروم بودم. یک روز که احساس کردم حالم بهتر شده، به تنهائی از عکا به طرف قصر بهجی رهسپار شدم. وقتی به پای پله های قصر رسیدم، از کودکی که در آنجا بود پرسیدم: " حضرت بهاءالله کجا تشریف دارند؟ " پاسخ داد در اتاق خودشان ... گفتم: " برو به حضور ایشان عرض کن طراز الله است. چند روز از فیض تشرّف محروم بوده، اجازه می خواهد به حضور مبارک مشرّف شود. " کودک رفت و به سرعت برگشت و گفت: " فرمودند بسم الله بفرمایید. " وقتی کلمه " بسم الله " را شنیدم ارکان وجودم از شوق و هیجان به لرزه در آمد و خودم نفهمیدم چطور بیست و سه پله قصر را پیمودم تا به بیت مبارک حضرت بهاءالله داخل شدم... تعظیم کردم و دست به سینه در حضورشان ایستادم. جمال مبارک به من نزدیک شده، دست عنایت به سر و رویم کشیدند و مرا مشمول الطاف و مَراحِمِ بی حدّ و حصر قرار دادند. سپس از احوالم جويا شده، سؤال کردند: " در عکا به حضور سرکار آقا مشرّف می شوید یا خیر؟ " ... عرض کردم: " قربان، شب و روز ملازم ایشان هستم. " تبسم کرده، فرمودند: " پس چرا از اینکه در حضور ما مشرّف نبودید شکایت می کنید؟ "

برگرفته از خاطرات جناب طراز الله سمندری (ایادی امرالله) در ایام تشرّف ایشان در ارض اقدس

آهنگ بدیع سال ۲۳ شماره ۸ - ۷ صص ۲۰۹ - ۲۰۸

۲۴- ساعاتی پس از صعود

پس از صعود حضرت عبدالبهاء تقریباً در ساعت یک صبح ۲۸ نوامبر ۱۹۲۱ وقایعی در شهر حیفا روی داد که بیش از هر امر دیگری از میزان پیروزی حضرت عبدالبهاء در مرکز جهانی بهائی حکایت می کند. یک روز پس از صعود ، جمعیتی مرکب از هزاران نفر از هر نژاد و مذهب با غم و ماتمی که شهر هرگز ندیده بود، در عقب عرش مبارک از کوه کرمل بالا می رفتند و نمایندگان دولت انگلیس و دیپلمات ها و رؤسای جمیع فرقه های مذهبی در منطقه در صف جلوی مشایعت کنندگان بودند و برخی از ایشان در مراسم روحانی در مقام حضرت اعلی شرکت نمودند . چنین جمع متحد و غیر مقیدی که در تشییع جنازه گرد آمدند، ناگهان عموم را آگاه کرد که نفس مقدسی را از دست داده اند که در آن سرزمین پر از اختلاف و خشم و ستیز، مظهر اتحاد و اتفاق و نمونه محبت و وحدت بود و بر هر بیننده ای حقیقت وحدت عالم انسانی را که حضرت عبدالبهاء بدون احساس خستگی اعلان فرمود به اثبات می رسانید.

با درگذشت حضرت عبدالبهاء عصر رسولی امر بهائی خاتمه یافت. در همان شبی که حضرت باب به ملاحسین اظهار امر فرمود حضرت عبدالبهاء متولد شد . حال پس از هفتاد و هفت سال به اراده الهی حیاتش به آخر رسید و پایان عصر رسولی که حضرت ولی امرالله درباره اش فرموده اند : " عصری بود که هیچ فتح و ظفری در حال و آینده هر چند درخشنده و تابناک باشد با شکوه و جلالش برابری نتواند کرد "، فرا رسید. هزاران هزار سال در آینده خواهد گذشت که قوای مکنونه ای که این قوه خلاق در وجدان انسان آفریده، به تدریج پدیدار شود.

قرن انوار ص ۳۱-۳۲

۱۳- شعر لبخند او

شعری از جناب هوشنگ محمودی در وصف حضرت عبدالبهاء

بر فراز قلّه های اوجِ بابِ آسمان
بر کمال تارکِ مهرِ سپهرِ جاودان
می درخشد یک ستاره در لباسِ آفتاب
یا که یک خورشید در جامِ وجود
یا شهنشاهی به بر کرده لباسِ بندگی
یا که آقایی به تن کرده قبایِ بردگی
آن که خود ، خورشیدِ عالمتاب هست
می درخشد آفتابِ هیکلش بر هر چه هست

در عبودیت ، غلامِ بندگان
در حضورِ بندگان ، چون برده ، بی نام و نشان
یا چو قطره ، پیشِ دریای وجود
یا چو ذره ، پیشِ روی آفتاب
قصه کوتاه
بر سرش ، بنهاده تاج بندگی
برگزیده افتخارِ بندگی
ابر فضلش ، رحمتِ پروردگار
دست بازش ، ره گشای بستگان
اشک چشمش ، غمگسارِ غصه ی بیچارگان
خنده اش ، عقدۀ گشای اندوه افتادگان
چهره اش ، چون صبحِ دیدارِ بهار
شادِ شاد
می درخشد از نگاهش پرتوِ رازِ حیات
پرتوِ عشق و وفا
پرتوِ صلح و صفا
ذره های عالمِ هستی به عشقش پایدار
پایه های عالمِ امکان به مهرش استوار
آنکه دَوّار است اسماءِ خدا بر حولِ او
سِرِّ حق بر کشف اسرار مقامش سرگشاست
قُرَّة العینِ جمالِ کبریاست
حِرزِ عالم ، مطلع الهام ماست
آنکه اُسْطُرلابِ اسرارِ خداست
سِرِّ اقوام ، غصنِ اعظم ، حضرت عبدالبهاست
حضرت عبدالبهاست

۱۲- حکایت (سکوت)

امتیاز برجسته دیگر هیکل اقدس سکوت بود. در اجتماعات و حوزه دانشمندان که من بدان خو گرفته بودم، سکوت قابل بخشیدن نبود. برای شاگردان مدارس، قضات، اطباء، و عظام و سیاستمداران، حاضر جوابی و شوخی کلام موجب محبوبیت و شهرت است. البته هر یک در رشته مخصوص خود می دانستند که شهرتشان بسته به این وسائل است که در موارد مختلفه بایستی بکار برند؛ ولی طرز ملاقات حضرت عبدالبهاء با طالبین حقیقت و یا نفوسی که برای مکالمه و مفاوضه می آمدند و طرز تلقی هیکل مبارک با حوادث و پیش آمدها به کلی با دیگران فرق داشت. سائل را ابتدا با سکوت، جواب می فرمودند؛ البته سکوت خارجی بود؛ و آلا دائماً در باطن، طرف را تشویق بر تکلم می نمودند و خودشان با نهایت ادب و رأفت به همه گفته ها گوش می دادند. غالباً مستمعین برای هر سؤالی، جوابی فوری ساخته و پرداخته می شنوند؛ ولی هیکل مبارک چنین نبودند؛ در محضر مبارک هرگز به طالب حقیقت آن فشار و ناراحتی مخصوصی که برای جویندگان حقیقت روی می دهد، به ظهور نمی رسید. هرگز به محض سؤال، جواب خود را نمی شنیدند؛ بسیاری را شنیده ام که مستمعین خوبی هستند، ولی هرگز چون هیکل مبارک مستمعی نیافتم؛ حالت وجود اقدس به مراتب بیشتر از اظهار عاطفه و مجذوبیت بود که نسبت به کلمات گوینده ابراز می فرمودند؛ مانند این بود که گوینده و شنونده یک نفر بودند. ایشان چنان خود را با گوینده یکی می دانستند که گویی دو روح به یکدیگر اتصال یافته، نیازمندی به کلمات را از بین می بردند... عیناً همین بود؛ حضرت عبدالبهاء گوئی با گوشهای خود من به گفته های من گوش می دادند... در اثر تشویق هیکل مبارک، زائر آنچه داشت ابراز می داشت و هر چه در بطون روح و قلبش برای مدتها پنهان مانده بود، ظاهر می ساخت و همین که از کلمات خالی می گردید، حضرت عبدالبهاء فوراً به جواب بر نمی خاستند؛ سکوت می فرمودند، وعظ نمی کردند، نصیحت نمی نمودند، کمی چشمهای مبارک را می بستند؛ گوئی از جهانهای پنهان الهی منتظر تأیید و هدایت ربّانی هستند و سپس در اعماق روح گوینده، تفحص می فرمودند و با لبخندی که قلب را آب می کرد به چهره سائل می نگرستند و بالاخره وقتی کلامی می فرمودند و یا جمله ای ادا می نمودند، کلمات به قدری غیر منتظره و گاه به کلی غریب و خارج از موضوع به نظر می رسید که سائل ابتدا حیران می گردید ولی همه وقت خود من احساس می نمودم که این گونه اجوبه مبارک به اعماق روح و دل می نشست و بلکه عمیق تر از حد و فهم ظاهر اثر و نفوذ می کرد...

به نقل از کتاب درگاه دوست نوشته هوارد کلبی آیواز

۲۵- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء جَلَّ ثَنَاؤُهُ

تأسی به عبدالبهاء کن . ملاحظه نما که از زمان طفولیت تا نهایت ، در بلایا و محن شدید بوده . یک بلیّه او چهل سال حبس عکاست و بر این قیاس کن ؛ لکن همیشه صبور و شکور بود و این بلایا را به نهایت سرور تحمّل می نمود و من به درگاه الهی تضرّع و زاری نمایم و تو را راحت و وسعت و شادمانی خواهم . در عالم وجود به جهت خدمت امور مهمّه عظیمه باید تحمّل صدمات و مشکلات نمود ؛ علی الخصوص اعظم موهبت عالم انسانی ندای به ملکوت الهی . یقین است که انسان در دریای محن و آلام غرق گردد و صدمات شدید خورده ولی عاقبت ظلمت بلایا زائل گردد و نور موهبت کبری بدرخشد . در حواریین حضرت مسیح ملاحظه نما که به چه آلام و محنی مبتلا شدند ولی عاقبت آن بلایا موهبت کبری بود ؛ حتی کشته شدن سبب حیات ابدیه بود . پس محزون مباش ؛ دلخون مگرد ؛ بلکه از این بلایا نشاط و انبساط حاصل کن ؛ زیرا دلیل بر نجات است . بدان اعظم خدمت ندای به ملکوت الله است و این منصب عظیم را اگر جمیع عالم جمع شوند از انسان سلب نتوانند . لهذا به این خدمت عظیم تشبّث نما که عزّتش ابدی است و بقایش سرمدی و این است صفت عبدالبهاء و این است منتهی آرزوی عبدالبهاء و این است حیات دل و جان عبدالبهاء ...

منتخبات مکاتیب ج 5 ص 110 , 109

۱۶- آرزوی حضرت عبدالبهاء

پس از استراحت در باغچه قدم زدند. معلوم بود که در فکر عمیقی هستند و اسمعیل آقا خادم محبوب باوفایش چنین حکایت می کند: تقریباً بیست روز قبل از صعود مولای عزیزم نزدیک باغچه بودم که صدای مبارک را شنیدم یک نفر از احبابی قدیم را صدا نموده ، می فرمودند بیا تا با هم از صفای این باغ لذّت ببریم . نگاه کن که روح وفاداری ممکن است چه کارهائی بکند؛ این محل منبت با طراوت چند سال قبل یک تل سنگی بود و امروز با گل و ریاحین سبز و خرم است. آرزو دارم که بعد از من احتبای عزیز متحداً به خدمت امر الهی قیام کنند و به خواست خدا چنین خواهد شد . عنقریب اشخاصی مبعوث خواهند شد و به عالم روح خواهند بخشید.

حیات حضرت عبدالبهاء صص ۳۳۷-۳۳۸

۵- قسمتی از الواح مبارکه وصایا

ای ثابتان بر پیمان، این طیر بال و پر شکسته و مظلوم چون آهنگ ملأ اعلی نماید و به جهان پنهان شتابد و جسدش تحت اطباق قرار یابد یا مفقود گردد، باید افنان ثابته راسخه بر میثاق الله که از سدره تقدیس روئیده اند، با حضرات ایادی امرالله علیهم بهاء الله و جمیع یاران و دوستان بِالْإِتِّفَاق به نشر نفحات الله و تبلیغ امرالله و ترویج دین الله به دل و جان قیام نمایند ، دقیقه ای آرام نگیرند و آنی استراحت نکنند ...

در این ایام اهم امور هدایت ملل و امم است. باید امر تبلیغ را مهم شمرد؛ زیرا اس اساس است. این عبد مظلوم شب و روز به ترویج و تشویق مشغول گردید. دقیقه ای آرام نیافت تا آن که صیت امرالله آفاق را احاطه نمود و آوازه ملکوت ابهی خاور و باختر را بیدار کرد. یاران الهی نیز چنین باید بفرمایند. این است شرط وفا و این است مقتضای عبودیت آستان بها.

الواح وصایا صص ۱۰-۱۱

۶- حکایت (سرکار آقا)

از وقایعی که ابوالقاسم در ارتباط با مواردی که جمال مبارک به باغ رضوان نزول اجلال می فرمودند ذکر کرده است:

یک مرتبه جمال مبارک در اطاق خود در باغ رضوان جالس بودند و ابوالقاسم با عبدالصالح (عموی حضرت عبدالبهاء) که به باغ آمده بود در اطاق تحتانی حضور داشتند. مردی به نام میرزا موسی دَقَّ الباب کرد و اجازه تشرّف خواست. باغبان دم در رفت و بعد به حضور جمال مبارک رسید و گزارش داد، « آقا است ، میرزا موسی است . » جمال مبارک به دَقَّت به ابوالقاسم نگریستند و فرمودند : « آقا یکی است. فقط یکی. دیگران اسم دارند، اما آقا یکی است. آقا غصن اعظم است. آقا سر الله اعظم است. فقط آقا آقا است.»

یک موقع دیگر جمال مبارک ابوالقاسم را هدایت فرمودند که کاری را برای ایشان انجام دهد. جمال مبارک و حضرت عبدالبهاء هر دو در باغ رضوان بودند . حضرت عبدالبهاء درست بعد از آن ابوالقاسم را دیدند و به او فرمودند که به عکّا برود و برای شام غذا بیاورد . باغبان به حضور حضرت بهاءالله رفت و آنچه را که حضرت مَوَلّی _ الوَرّی فرموده بودند به حضور مبارک معروض داشت . جمال مبارک در جواب ابوالقاسم فرمودند : « بسیار خوب باید بروی. هر چه سرکار آقا می گویند باید انجام بدهی . هر آن چه که سرکار آقا بگویند درست مانند این است که من گفته باشم. او عبارت از من است و من عبارت از او. هیچ تفاوتی بین فرامین من و اوامر سرکار آقا وجود ندارد.»

بیانات شفاهی سه نفر از زائرین (هربرت هاپر پارسی - توماس بریکول - ایزابلا بریتینگهام)

۲۱- خاطراتی از حضرت عبدالبهاء

بارها شاهد بودم که ایشان ابدأً از قوه روحانی برای خیره و متحیر ساختن افراد یا ملزم ساختن آنها به تبعیت روحانی از آن چه که باطناً آمادگی اش را نداشتند ، استفاده نمی فرمودند . هر قدر استعداد و پذیرش فرد بالاتر بود ، ظهور قوه روحانی که حضرت عبدالبهاء نشان می دادند ، نیرومند تر و شدیدتر بود . به این ترتیب ژولیت تامپسون که شمایل مبارک را ترسیم کرد ، بر تجلیات شگفت انگیز و با شکوه حضرت عبدالبهاء که چندین مرتبه بر او تابید شهادت داده است . خانواده کیتی که حضرت عبدالبهاء چند هفته را با آنها گذراندند ، با روحیه مشابهی همین گواهی را داده اند . می ماکسول یک مرتبه به من گفت در یک موقعیت مبارک و مقدس که حضور حضرت عبدالبهاء بوده ، آن چنان در معرض تجلیات هیکل مبارک قرار گرفته که هرگز تلاش نکرده آن حالت را توصیف نماید .

اما حضرت عبدالبهاء با نفوسی که نگرش مادی داشتند ، مانند پورتر سارجنت ، در همان سطح و همان حال و هوای خودشان روبرو می شدند . در واشنگتون نیز در میهمانی خانم پارسون ملاقات آن حضرت با سفیر ترکیه را مشاهده نمودم . وضعیت موجود صرفاً معاشرت و مؤانست بود و حضرت عبدالبهاء نقش مولی الوری را ایفاء نکردند ؛ بلکه نقش میهمانی را بازی کردند که تابع موقعیت موجود بود . هر نفسی که مانند من به اطاق بزرگ پذیرش نظر می انداخت ، مشاهده می کرد که حضرت عبدالبهاء گوشه ای نشسته و با سفیر به رد و بدل کردن لطفیه ها و داستانهای خنده دار مشغولند و در سیمای مبارک ابدأً اثری از قوه روحانی مشاهده نمی شد ؛ زیرا حضور ایشان در آن جمع در وهله اولی برای اهداف روحانی نبود ؛ بلکه برای معاشرت و ایفای یک نقش اجتماعی بود .

حضرت عبدالبهاء مسلماً همه چیز برای همه کس بودند . ایشان متغیر و تابع شرایط بودند . اگر کسی خودش را آماده کرده بود ایشان را فقط به عنوان « پیرمرد دریا » ببیند ، ایشان در نظر او همان گونه جلوه می کردند ؛ اما اگر نفوسی مهیای آن بودند که ایشان را بالاتر از این مشاهده کنند ، میزان پذیرش و استعداد آنها به همین میزان بالاتر مد نظر قرار می گرفت و به همان تناسب با آنها روبرو می شدند .

خاطراتی از حضرت عبدالبهاء - استنود کاب

۲۲- شرح صعود (قسمت اول)

روزی حضرت مولی الوری از اطاق خلوتی که اخیراً در باغچه آن توقف می فرمودند تشریف فرما شده فرمودند : " خواب دیدم که جمال مبارک تشریف آوردند و فرمودند که این اطاق را خراب کن . " اهل بیت مبارک چون مایل نبودند که حضرتش در شب ، تنها در اطاق دوردستی استراحت فرمایند و مایل بودند که در بیت مبارک استراحت نمایند ، اظهار نمودند : " قربان همین طور است چنین گمان می کنیم تعبیر خواب این باشد که آن اطاق را رها نموده ، در بیت نزول اجلال فرمایید . " پس از استماع این عرایض تبسمی فرمودند و از آن چنان بر می آمد که مقبول واقع نشد . بعد معلوم شد که مقصود از اطاق ، هیكل مبارکش بود .

صبح جمعه اخیر توقف مبارک در این جهان ، به صبیای مبارک فرمودند : " عروسی خسرو امروز باید بشود اگر شما مشغولید خودم تهیه لازمه را خواهم دید ؛ زیرا باید امروز واقع شود " ... برای صلوت ظهر جمعه ، جامع تشریف بردند . درحین خروج فقرا برای دریافت بخشش مقررری که هر جمعه مرحمت می فرمودند منتظر بودند ؛ این روز بر حسب عادت با وجود کثرت تعب ، ایستادند و به دست مبارک به هر یک ، یک سکه عنایت فرمودند صبح شنبه زود از خواب برخاستند و به اطاق چای برای صرف چای تشریف آوردند . جبه خز حضرت بهاءالله را خواستند . چون خیلی به این جبه علاقه داشتند ؛ غالباً وقتی که احساس سرما می کردند و یا احساس کسالتی می نمودند آن را دوش می کردند . بعد به اطاق مبارک مراجعت و روی رختخواب استراحت نموده ، فرمودند : " چیزی روی من بیندازید خیلی سردم است . دیشب خوب خوابیدم احساس سردی می کردم . این خیلی مهم است . ابتدای نقاهت ماست . " بعد از این که چندین پتو انداخته بودند ، جبه خزی که بیرون آورده بودند خواستند و فرمودند که روی مبارک بیندازند . آن روز قدری تب عارض شد . طرف عصر درجه حرارت بیشتر شد . لیکن شب ، تب قطع شد و بعد از نصف شب قدری چای خواستند . صبح یکشنبه فرمودند : " حالم خوبست مثل همیشه بر می خیزم و با شما در اطاق چای ، چای می خورم ... " بعد از ظهر ، تمام احباء را به مقام اعلی فرستاد ؛ زیرا به مناسبت روز مبعث عبدالهء یعنی اعلان کتاب عهد ، یکی از مسافرین پارسی که اخیراً از هند آمده بود جشنی برپا نموده بود ... چهار داماد مبارک و روحی افندی در مراجعت از مجلس از کوه کرمل مشرف شدند . عرض نمودند که صاحب جشن از تشریف نداشتن مبارک متأثر بود . به آنها فرمودند : " من آن جا بودم اگر چه جسد من غایب بود ، روح من در بین شماها بود . احباء نباید هیچ اهمیتی به غیبت جسدی من بدهند ، روحاً من هستم و همیشه در بین دوستان خواهم بود اگر چه خیلی دور باشم . "

همان شب از صحت یک یک اهل بیت مبارک و مسافرین و احبای حیفا سؤال فرمودند . همین که عرض شد همه سالمند ، فرمودند : " خیلی خوب ، خیلی خوب . " و این آخرین کلمات مبارک راجع به احبایش بود .

شب ساعت هشت فرنگی قدری غذا میل فرمودند و در رختخواب استراحت نمودند . فرمودند : " خیلی حالم خوب است . " و به همه امر فرمودند که بروند و استراحت کنند ؛ مع ذلک دو نفر از ورقات مبارک در حضور ماندند . آن شب حضرت مولی الوری بدون آثار تب در نهایت آرامی به خواب رفتند . ساعت یک بعد از نصف شب بیدار شدند و به جانب میزی که در اطاق بود قدم زدند . قدری آب میل فرمودند . بعد یکی از پیراهن های شب را بیرون آورده فرمودند : " خیلی گرمم است . " سپس به رختخواب عودت فرمودند . ورقه مبارکه روحا

خانم پس از چندی تشریف بردند و دیدند که در نهایت آرامی استراحت نموده اند . در صورت ورقه مبارکه که نظر فرمودند امر نمودند که پرده های پشه گیر را بالا کنند و فرمودند : " به سختی نفس می کشم ، بیشتر هوا می خواهم . " قدری گلاب آورده شده . در رختخواب بدون کمک نشسته ، قدری از آن میل فرمودند . دوباره استراحت کردند . قدری غذا آورده بودند با یک صدای واضح شمرده فرمودند : " غذا بخورم وقتی که من در حال رفتنم ؟ " یک نظر غریبی به کل فرمودند . وجه مبارک به قدری آرام بود و از وجنات مبارک به طوری آثار سکون هویدا که همه فرض نمودند به خواب تشریف برده اند . از نظر عزیزانش غیبت فرمود.

چشمانی که به نظر محبت و رأفت به عالم انسانی چه دوست و چه دشمن نظر می فرمود ، بسته شد . دستهایی که همیشه برای احسان به فقراء و محتاجین ، به ناتوانان ، عَجَزَه ، کوران و بیوه زنان دراز بود ، بی حرکت شد . پاهایی که با یک عزم راسخی در خدمت دائمی به ربّ حنون ، منزل ها طی نموده بودند ، حال سکون اختیار کردند . لب هایی که با آن فصاحت و بلاغت در راه خدمت ابناء ماتم زده بشر تکلم می نمودند ، خاموش گشتند . قلبی که با آن قوّت و شدت محبت برای نوع انسان می زد از کار ایستاد . روح پر جلالش از عالم ترابی صعود فرمود و از ظلم و ستم دشمنان حقیقت و زحمات متوالی هشتاد سال پر طوفان پر مشقّت برای خیر عموم رهایی یافت . باری شهادت طولانی حضرتش منتهی شد.

ایام تسعه صص ۴۸۶-۴۸۸

۲۳- شرح صعود (قسمت دوم)

آن چه در ذیل می آید وقایع شب صعود مبارک می باشد که توسط کورتیس کلسی از احبای غربی که مدت زیادی در محضر حضرت عبدالبهاء زیست نقل شده است :

تاریخ ، بیست و هشت نوامبر را نشان می داد . فریادی شنیده شد " برخیزید ، برخیزید " ، " حضرت مولی الوری ، حضرت مولی الوری " شتابان به سوی بیت مبارک دویدم . موقعی که وارد بیت مبارک شدم ، حاضرین در اطاق اشک می ریختند و برخی دیوانه وار می گریستند . می بایست عملاً راه خود را از میان جمع نالان و گریان که اکثراً ایرانی بودند باز کنم . وقتی به اطاق مبارک رسیدم ، دکتر کروگ کنار تختخواب ایشان ایستاده بود . او رو به من کرده و گفت : " حضرت مولی الوری هم اکنون صعود فرمودند . " سپس دکتر کروگ پلک های مبارک را بست . چند لحظه ای ساکت ایستادم و به آن هیکل مهیمن خیره شدم ، کسی که به زندگی من نور تابانده بود ؛ چقدر همواره در جوار ایشان احساس خوبی داشتم .

در اطاق اصلی میانی غوغایی به پا بود . برخی از نفوس به صدای بلند گریه می کردند . گویی از خداوند می پرسیدند که چرا باید چنین اتفاقی روی دهد ؟ حالا که حضرت مولی الوری صعود فرموده اند ، امر مبارک چه

خواهد شد ؟ وجود مبارکی که می توانست به آن سؤالات پاسخ گوید ، در آن سوی اطلاق بود . حضرت ورقه مبارکه علیا با آرامش مشی می فرمودند و آن نفوس محزون را تسلی می دادند و رنج و الم آنها را می کاستند . متانت ایشان ، استواری ایشان ، جریان مداوم امواج محبت از سوی ایشان این اطمینان را می بخشید که امر مبارک دچار وقفه نخواهد شد .

حضرت مولی الوری حتی در صعود خود مورث وحدت بودند و اصل وحدت عالم انسانی را پیش می بردند. نفوس از جمیع اطراف حیف ، فقیر و ثروتمند ، پهلوی به پهلوی به سوی بیت حضرت عبدالبهاء جایی که تابوت قرار داشت در حرکت بودند . سائرین از فواصل بعیده جهت حضور در مراسم تشییع رمس مطهر آمده بودند. مندوب سامی فلسطین ، سِر هربرت ساموئل ، حاکم فینیقیه ، حاکم اورشلیم ، ترک ها ، کردها ، اعراب ، یونانیان ، مصریان ، آلمانی ها ، سوئیسی ها ، امریکایی ها ، ایرانی ها ، انگلیسی ها ، بخشی از فوران خود جوش تکریم به حضرت عبدالبهاء بودند . جمعیت انبوه متحرک به جمعی حدود ده هزار نفره تبدیل شد . گویی حضرت مولی الوری روی قله کوه ایستاده با بازوان گسترده ، انبوه جمعیت را چون یک عائله به سوی هم می کشند . حتی رهبران مذهبی ، کشیشان ، کاتولیک های رومی و ... در کنار زعمای جامعه مسلمانان و رهبران یهودی گام بر میداشتند . آنها در محبت و تکریم نسبت به نفسی که می دانستند به عنوان یک مسجون منفور به فلسطین آورده شد و با محبت عمیق و خدمت بلاقید و شرط به همه از درون قیود ظلم و ستم قیام کرد ، متحد بودند .

... نفوس از جبل کرمل به آهستگی بالا می رفتند و تابوت حامل رمس حضرت مولی الوری را از دست های گشوده دیگری تحویل می دادند . مردم برای افتخار حمل تابوت ، ولو برای این که یک لحظه ، با یکدیگر رقابت می کردند . آنها بهائی نبودند . مدت دو ساعت آنها پیش رفتند بسیاری زاری می کردند : " خدایا ، ای خدای من ، پدر ما ، ما را ترک کرد ، پدر ما ، ما را ترک گفته است . " در نیمه راه مقام حضرت اعلی ، گروهی از پسران پیشاهنگ ، حلقه ای گل روی تابوت گذاشتند ... وقتی که بالاخره جمعیت متحرک انبوه به حدیقه محل مقام حضرت اعلی رسید ، تابوت که با شال خوش رنگ ساده ای تزیین یافته بود روی میز ساده ای که با پارچه سفید رنگی پوشیده شده بود ، به آرامی گذاشته شد . افراد گوناگون با ابراز محبت برای آخرین دفعه به یار عزیز از دست رفته شان به هم فشرده شده ، به تابوت نزدیک شدند . نه نفر به سخنرانی در مدح و تکریم ایشان پرداختند و این تکریم آن چنان شایسته بود که نیازی به ناطق بهائی پیدا نشد . سپس تابوت با احتیاط از روی میز برداشته شد و روی شانه های عریض خادم مقام قرار گرفت . وی آهسته به درون مرقدی قدم گذاشت که در اطاق مجاور محل استقرار رمس حضرت اعلی قرار داشت . تنها یک مرد می توانست تابوت را پائین ببرد ، چه که جا برای فرد دیگری وجود نداشت . بعد از مراسم تشییع ، همین خادم که مرد نیرومندی بود ، دریافت که چرا روز قبل از صعود مبارک ، حضرت مولی الوری سؤال حیرت بخشی از وی نموده بودند : " تو مرد نیرومندی هستی ، نمی توانی مرا به جایی حمل کنی که بتوانم بیاسایم ؟ از این جهان خسته شده ام . "

لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

"چندی است بیمارم و از زندگانی این جهان بیزارم و سیر در جهان دیگر آرزو دارم . اگر ترک این آشیان نمودم و به جهان ملکوت شتافتم فراموش مکن ، خاموش منشین ، آرام مجو ، وصایای من به خاطر آر ، پند گوش کن ، کاری کن که در جهان ملکوت جلوه نمایی و رخ به فیض بهاء و نور میثاق بیارایی . جلوه جسمانی دمی است و دریای سرور این خاکدان فانی شبندی . همت بلند نما و به دمی و شبندی قناعت منما . ترا فراموش ننمایم ، نه در این جهان و نه در جهان دیگر ."

منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۵ ص ۲۱۰

تلاوت الواح وصایا

روز یکشنبه بود و فردای مجلس تذکر چهلمین روز صعود ، در بیت مبارک ، احباء جمع بودند و در اطاقهای جنب نیز خانمها و اهل حرم در پس پرده های آویخته و درهای نیم بسته حاضر و جمعی نیز از بهائیان آمریک از زن و مرد حضور داشتند و قرار بود لوح وصایای حضرت عبدالبهاء تلاوت شود . سه لوح را که هر یک به هنگامی به خط خود حضرت عبدالبهاء نوشته شده بود ، یکی از دامادهای مبارک به مجلس آورد و در حضور کلیه احباء و یاران به جناب میرزا یوسف خان وجدانی همدانی برای تلاوت داد و ایشان بپا خاستند و با صوت بلند ولی حزین شروع به تلاوت یکی از الواح وصایا را نمودند . محفلی غم آور و مجلسی حزن انگیز و این بنده زار زار می گریستم و آنی راحت نداشتم . تلاوت لوح وصایا بیش از سه ساعت به طول انجامید . چون میرزا یوسف خان وجدانی از تلاوت خسته شد ، بقیه را آقا محمد تقی اصفهانی که یکی از تجار مصر بود تلاوت نمودند . ایشان هم با صدای بلند و لحن حزین بقیه را تلاوت نمودند و آخرین لوح آن را مجدداً میرزا یوسف خان تلاوت کردند ... قرائت الواح وصایا از صبح الی یک بعد از ظهر به طول انجامید و البته هر بهائی آن را تلاوت نموده است و ملاحظه کرده اند که چقدر نسبت به اتحاد و اتفاق و یگانگی احباء توصیه فرموده اند و بالاخره منصوب نمودن حضرت شوقی افندی به جانشینی خودشان و ایشان را غصن ممتاز نامیده اند و ولی امرالله خطاب فرموده اند و مخالفت با ایشان را مخالفت با خدا قلمداد فرموده و اهل بها را به اطاعت و احتراز از دو دستگی امر فرموده اند .

پس از خاتمه تلاوت وصیت نامه مبارک حضرت عبدالبهاء ، یکی از احباء در خاتمه مجلس خطابه بسیار غرائی ایراد نمود . وقایع ناگوار و جانگداز صعود را بیان داشت و در آخر از انتصاب حضرت شوقی ربانی سخن به میان

آورد که بسیار مهیج و مؤثر بود و سپس کلیه احباب به اطاقی که صعود حضرت عبدالبهاء در آن جا اتفاق افتاده بود ، برای زیارت وارد شدند و شمایل مبارک و تاج ایشان را زیارت نموده و می گریستند .
تاج وهاج (خاطرات جناب عزیز الله عزیزی) ص ۱۸۳

حکایت

در ضیافت عظیمی که سر ریچارد و لیدی ستاپلی به افتخار حضرت عبدالبهاء دادند، یک قطعه شیرینی بزرگ آوردند و در روی آن کبوترهای سفید مصنوعی گذارده بودند. به هر یک از حضار یک کبوتر به یادگار می دادند و آنها را منادیان صلح اعظم می نامیدند و می گفتند: با داشتن این یادبود ها هر کس باید متذکر وظائف انفرادی و اجتماعی خویش بوده و از دل و جان برای ایجاد صلح اکبر سعی و جدیت نماید. هر وقت فکر جنگ در مغزتان حاصل می شود او را خاموش و مضمحل نمائید و به جای آن افکار عالیۀ صلح و سلام برویانید. این افکار که زنده و محرکند شما را مرکز قوه ای خواهد ساخت که به هر کس تماس یافتید دارای همان افکار خواهد شد و مانند کبوتران صلح عده شما زیادتر شده تمام روی کرۀ زمین را فرا خواهید

حکایت

روزی با مسیس گرپرا در حضور مبارک در اتومبیل نشسته بودیم. عرض شد (آیا هیکل مبارک آرزو نمی کنند که مجدد به حیفا مراجعت فرموده و در عائلۀ مقدسه باشند) فرمودند: " کاش می دانستید که شماها دختران عزیز من هستید ابداً با اعضاء خانواده ام فرقی ندارید کاش این را می فهمیدید " قلوب مملو از مسرت و خوشی شد ماها چه قدر و قیمت داشتیم که به چنین مقامی نائل گردیم . یکی از دوستان سؤال کرد آیا با این وضعیت غم آور دنیا امید نجات و سعادت هست؟ فرمودند: " دو هزار سال است که حضرت مسیح فرمودند "عرض شد چه وقت ملکوت خدا بر روی زمین استقرار می یابد؟ فرمودند: " این بسته است به اینکه تا چه حد هر یک و جمیع شماها اقدام و جدیت نمائید شماها مشاعلی هستید که با دست خود روشن نمودم. بروید و دیگران را روشن کنید تا جمیع بندگان خدا متحد گردند حکم شهباز قوی پنجه ای را یابند ، آنهایی که منفرداً به خدمت مشغولند به مثابه قطره اند، ولی چون جمع به خدمت قیام نمایند حکم نهر پر قوت و شدتی را یابند که مصائب روزگار و غم و اندوه و بیچارگی و غصه ابداً در مقابل آن ایستادگی نتواند. متحد باشید متحد باشید" آخرین صبح اقامت هیکل مبارک رسید. منشی ها و جمعی دیگر از احباء حاضر برای حرکت بودند ولی هیکل مبارک با کمال آرامی و سکونت به تحریر مشغول بودند. چون ساعت حرکت خط آهن نزدیک شد مضطرب

شدیم. حضرت عبدالبهاء سر از تحریر برداشته فرمودند: " کارهای مهمتری هست " و باز مشغول شدند. ناگهان مردی نفس زنان وارد شد دسته گل معطری آورده تعظیم کرد و عرض نمود (بنام حضرت زردشت یگانه و پاک معترفم که تو شاه بهرام موعودی (دسته گل را برداشته یکی از گلها را به سینه او زدند و به یک یک از حضار که در حال تعجب و شگفتی بی اندازه ایستاده بودند گل مرحمت داشته و به هر کدام عطر گل بسیار خوشبویی زدند. این بود آخرین واقعه اقامت کوکب میثاق در افق شهر لندن.

پس از آنکه از خانه ما خارج شدند کاغذی از یکی از احباء که دارای مقام معتبری در ادارات حکومتی بود رسید. این شخص در حضور مبارک به سر برده بود در کاغذش اشاره نموده بود به اینکه برخی دشمنان حضرت عبدالبهاء قصد جان او را داشتند. اصرار کرده بود که شاید حرکت مبارک را به تأخیر اندازیم. از این قبیل مکاتیب خیلی به من می رسید تمام بی امضاء. با وجودی که موجب اختلال حواس و پریشانی افکار می گشت ولی ابداً نمی دانستم که به حضور مبارک عرض کنم، لکن مکتوب اخیر چون با مدرک معتبری ارسال شده بود دیگر نتوانستم که ساکت نشسته و این سر را نگهداری کنم. فوراً عریضه را به حضور مبارک بردم. پس از خواندن فرمودند: " خیلی خوب، خیلی خوب زیرا عنقریب نزد پدرم خواهم رفت " از استماع این کلام متأثر شده عرض کردم آقا ما هرگز مایل نیستیم که هیکل مبارک با این ترتیب به حضور حضرت بهاء الله بروند. بعد با کمال عطوفت جواب دادند: " ای دختر من نمی دانی که از ابتدای طفولیت روزی نبوده که زندگانی من در خطر نگذشته و نمی دانی هیچ کس را بر من قدرتی نیست جز خداوند متعال " ولی با این حال برای تسلی خاطر خود راجع به کاغذهای بی امضاء با سه نفر از احباب از جان گذشته و فدائی حضرت عبدالبهاء صحبت داشتم و آن سه نفر یعنی جناب میرزا محمد باقرخان دهقان شیرازی جناب میرزا عزیزالله خان ابن حضرت ورقای شهید و جناب دکتر لطف الله خان حکیم قول دادند در هر حال و هر محل مواظب هیکل اطهر بوده و از هر جهت مساعدت نمایند و نگذارند گزندی به وجود مبارک وارد آید. قولشان در نظرم بسیار معتبر بوده و در مواقع پریشانی و اختلال حواس بزرگترین مسلی من به شمار میرفت.

حکایت

چراغهای شب روشن بود صف چراغها در زیر درختها تا چشم کار می کرد، به خیابان نورافشانی می کرد و لندن را حقیقتاً به مثابه شهر پریان ساخته بود. فرمودند "از این منظره بسیار خوشم می آید، نور خوب است. خیلی در قشله عکا تاریکی فراوان بود". قلوب از استماع جمله اخیر محزون شد، سالهای تاریک و طولانی قشله را به خاطر آوردیم که تنها چراغ سوزان آن ها و تسلی دهنده قلوبشان روح مشتعل و پر از محبت آقا بوده است و بس. گفته

شد چقدر خوشحالم که حالا هیکل مبارک در آنجا نیستند آزادانه همه جا می روند. فرمودند: " آزادی بسته به محل نیست، بلکه بسته به وضعیت است. من در آن محل بسیار مسرور بودم زیرا آن ایام برای خاطر خداوند گذشت و زندان برای من آزادی بود. صدمات عین راحت، ممات حیات جاودانی به شمار می رفت و تحقیر افتخار ابدی، این بود که در نهایت سرور روزگار گذرانیدیم با وجودی که به ظاهر زندان بود. وقتی انسان از حبس نفس آزاد شد، آن عین آزادی و حقیقت حریت است. زیرا نفس بزرگترین زندان است وقتی چنین آزادی حاصل شد هرگز کسی محبوس نمی شود و تا کسی صدمات مدهشه مرعبه را با نهایت عزم و استقامت و با وجهی بشاش و نورانی مقابلی ننماید هرگز به این آزادی نائل نگردد."